

قبسات الطور في

تفسير آية نور

از مؤلفی ناشناخته



تفتیش:

هادی قایل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه تصحیح

رساله «قبسات الطور فی تفسیر آیه النور» که از رساله‌های خطی متعلق به نیمه اول قرن یازدهم هجری قمری است بنا بر آن چه که نسخه نویسان حدس زده‌اند، متعلق به ۱۰۳۶ یا ۱۰۳۸ هجری قمری است، تفسیری است بر آیه شریفه نور و دو آیه پس از آن، اگر چه نام مؤلفش مجهول است، لکن از محتوای رساله بر می‌آید که مولف آن از عالمان و مفسران شیعه است که جامع معقول و منقول بوده است.

چگونگی تفسیر

مؤلف نام رساله اش را خود بر گزیده و به همین عنوان نامیده که در مقدمه رساله آمده است. اما در تفسیر آیه از سه جهت به امر تفسیر اقدام کرده است. بر این اساس می‌گوید تفسیر آیه را بر سه مقام ترتیب داده ام.

مقام اول: در این بخش از بحث، به ترجمه الفاظ آیه نور و آیات پس از آن بر اساس قواعد عربی پرداخته است. انصافاً مؤلف در این بحث بسیار نیکو و مستدل به ترجمه الفاظ و بیان معانی مفردات آیات با سبکی پسندیده و روشن اقدام کرده است.

در این مبحث به بیان دیدگاه فخر رازی، از مفسران اهل سنت و برخی از اهل لغت در معنای الفاظ آیات اشاره می‌کند و بسیار زیبا به رد و مناقشه در برداشت آن‌ها می‌پردازد. مثلاً در معنای لفظ نور می‌گوید «بدان که واژه «نور» در لغت به معنای کیفیتی است که به خودی خود آشکار است و آشکار کننده غیر خودش نیز می‌باشد. و اراده این معنا در این



مقام [تفسیر آیه نور و نسبت به ذات احدیت پروردگار] درست نیست، زیرا لفظ نور در این جا محمول واقع شده و به آسمان و زمین اضافه شده است ﴿اللّٰهُ نُورَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾. و اگر این معنا را اراده کنیم مذهب ملحدین را اثبات می کند که قایل به اعیان ثابته هستند! علاوه بر این که این کیفیت (معنای لغوی نور) یا جسم است و یا عرض، و لازمه هردو حادث بودن است، و حدوث نسبت به خداوند متعال محال است. پس مراد به این که خداوند نور آسمان و زمین است، عبارت است از این که خداوند هدایت کننده هردو (آسمان و زمین) در گردش، تغییرات و استقرارشان می باشد.

همچنین در فرمایش خداوند متعال: ﴿كَمْشَكُوۡةٍ فِیۡهَا مَصۡبٰحٌ مِّنۡ مَّصۡبٰحِ الْمَصۡبٰحِ فِیۡ زَجَاجَۃٍ﴾ می گوید: «فخر رازی گفته است: چراغ هرگاه در شیشه صاف قرار گیرد، اشعه ای که از چراغ جدا می شود از برخی اطراف شیشه به برخی طرف های دیگر منعکس می شود، چون در شیشه صافی و شفافی است، و همین امر سبب افزایش نور و تابش آن می گردد. اما مؤلف این مطلب را رد می کند و می گوید: در مقید ساختن مصباح (چراغ) به زجاجه (شیشه) آن گونه نیست که فخر رازی پنداشته است، به این جهت که استقرار چراغ در شیشه سبب افزایش نور و این که نور داخل شیشه بیشتر از نور خارج باشد، نمی گردد؛ چون شیشه دارای جرمی است که مانع از انتشار تابش تمام نور می گردد، و جرم شیشه نه به آن حد است که مانع از تابش نور به خارج از خود شود، و نه رقیق بودن و صاف بودنش به مرتبه ای می رسد که مانع از انتشار تمام نور به خارج از خود نشود».

به همین روش بحث را در کلمات آیات و عناوینش مورد بحث و توجه قرار می دهد و به طرح نظرها و رد و یا تایید آنها می پردازد.

مقام دوم: در این مقام مؤلف به تطبیق الفاظ و عناوین آیات و بیان مراد از آنها روی آورده و به نیکوترین صورت به تشبیه ها و تمثیل های آیات پرداخته است. لذا سخن خود را در باب تشبیه آیه شروع می کند و می گوید: «بدان مثل ثابت برای مشکات، ناگزیر باید باتمام خصوصیات پیش آمده در طرف مشبه باشد، تا تشبیه مثل به مثل صحیح باشد، پس ناگزیر باید موردی که تشبیه بر آن منطبق می گردد بیان شود».

آن گاه به دیدگاه مفسران در این باب روی می آورد و تفسیر آنها را از تشبیه ها ذکر می کند، و آرای که منطقی نیستند رد می کند. به ویژه آرای فخر رازی را بسیار مورد توجه ورد و اشکال



قرار می دهد. مؤلف در این بخش به روش تفسیری معصومین علیهم السلام اهتمام ورزیده و بابره گیری از روایات وارده در ذیل آیات به تفسیر و تطبیق واژگان و عناوین مبادرت می کند. مقام سوم: در این مقام مؤلف به گردآوری اخبار اقدام نموده، نخست دو روایت از منابع اهل سنت را ذکر می کند، یکی از ابن مغزلی شافعی در کتاب مناقب؛ و دیگری از صاحب کتاب «المناقب الفاخره فی العتره الطاهره»؛ در این دو روایت با مختصری اختلاف، آیه را این گونه تفسیر کرده اند: ﴿المشکوة﴾ را به فاطمه - سلام الله علیها - و ﴿المصباح﴾ را به حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام و ﴿الزجاجة كأنها كوكب دري﴾ را به فاطمه - سلام الله علیها - که ستاره ای درخشان در بین زنان عالم است، و ﴿توقد من شجرة مبارکه﴾ به ابراهیم علیه السلام و ﴿لا شرقية ولا غربية﴾ به معنای نه یهودی و نه نصرانی، و ﴿یکاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار﴾ به معنای، چه بسا دانش از علی علیه السلام پراکنده شود، و ﴿نور علی نور﴾ به معنای امامی از پس امامی بیاید، و ﴿یهدی الله لنوره من یشاء﴾ یعنی خداوند به سبب امامان و پیشوایان خود هرکسی را بخواهد هدایت می کند؛ تعبیر و تفسیر شده است.

و از منابع شیعه روایات متعددی را در تفسیر آیات ذکر می کند. و چون برخی آیات با یکدیگر اختلاف در تعبیر و تفسیر دارند، تلاش می کند که بین این گونه اخبار به روشی مناسب جمع کند.

با توجه به دقت نظر و رد و ایرادی که مؤلف بر مفسران و اهل لغت و به ویژه فخر رازی می کند، خواننده متوجه می شود سخن آغازین ما را که مؤلف احاطه اش بر معقول و منقول، جای انکار نیست.

اما با کمال تأسف این رساله ناقص است، زیرا به این جمله پایان می یابد: «و أمّا الکلام فی باقی الفقرات، فنقول: إنّه لما کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عترته علیهم السلام...» لذا از خوانندگان محترم و نسخه شناسان سختکوش و گرامی تقاضا داریم که در صورت دسترسی به نسخه کامل این رساله و یا بخش های مقطعی که به سیاق این نسخه سازگار باشد، به ما اطلاع دهند تا بلکه با لطف و عنایت پروردگار و همت شما قرآن پژوهان بتوانیم این رساله را کامل سازیم. إن شاء الله تعالی.

موسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام - قم

هادی قابل

بسم الله الرحمن الرحيم مقدمة المؤلف

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على سيد المرسلين ، وخاتم النبيين ، وعلى آله المعصومين والمنتخبين ، إلى يوم الدين .
وبعد ، فلا يخفى أنّ مثل آية النور ،

﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَٱلْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ كَمِشْكٰوٰةٍ فِىْهَا مِصْبٰاحٌ مِّصْبٰاحٌ ٱلْمِصْبٰاحُ فِى زُجٰجَةٍ الزُّجٰجَةُ كَٱنْهَآ كَوْكَبٌ دُرِّى يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَاشْرِىْقِيَّةٍ وَ لَآغْرِبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيْءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّوْرٌ عَلٰى نُوْرِ يَهْدٰى ٱللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ يَشَآءُ وَيَضْرِبُ ٱللّٰهُ ٱلْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ ٱللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ﴾ فى بيوت اذن الله ان ترفع و بذلك فيما اسمه يسبح له فيها بالغدو و الأصال*رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار﴾ (النور(٢٤)، ٣٧-٣٥).

كمثل النور فى الآيات ، فأما طت عن كلتا الليلتين الدياجى والظلمات ، وهى كالكوكب الذى يتوقد فيما بين الكواكب ، ويستصبح بها عن ظلمات الغياهب ، وفاق سناها الأقمار البازغة والبدور ، فاقتبست من أنوارها سائر الآيات فاستزادت نوراً على نور ، وكيف لا ، وهى مفصحة عن شمول تمام عنايات الله ومننه على العباد ، حيث جعل لهم أنواراً تخرجهم من ظلمات الغنى والضلالة إلى صبيحة الهداية والسداد . فهى متضمنة لأسلوب غريب فى بيان هذا المقصود ، ومشملة فى أدائه على سلك عجيب و نظم غير معهود ، فأودع فيها من الأسرار ما تحير عنه العقول ، وتحملت من الرموز ما لا يفى لشرحه الأبواب والفصول ، وقد كثرت القول فى تفسيرها ، بما تنسجه عنكبوت الأوهام ، و تزايد الكلام فى تطبيقها ، فملاً الدفاتر والأرقام ، فبذلوا جهدهم فى بيان ، لا يعين عليه الموازين ، وأتعبوا أنفسهم فى شرح لا ساعده

القوانين . ففسروا كلام الله تعالى بالأراء السخيفة و اناخوا عنده رواحل الأفهام الطليحة ، فاستغنوا بها عن معادن الوحي والتنزيل ، وارتكبوا عند ذلك بكل تقدير و تأويل ، واعتمدوا فيه على كل قول عليل ، ولم يستندوا فيه إلى أصل أصيل . وتجنبوا عما هو أصدق قيل وأقوم دليل ، فمالوا عن مستقيم الطريق ، وتشبثوا بما يتشبث به الغريق ، فعمدوا إلى النفاق ، وأظهروا الشقاق ، وما حملهم عليه إلا اتباع السلف ، فأورث ذلك اقتداء الخلف .

وأما المفسرون من أصحابنا الامامية - رضوان الله عليهم - وإن كانوا غير أخبار المعصومين لا يتبعون ، والخروج إلى قول سواهم لا يبتغون ، إلا أنهم لم يأتوا بما يتكفل لبيان حقيقة الحال ، ويكشف غطاء الاستتار عما هو أصدق المقال ، فدعاني ذلك كله أن أحرر رسالة تشتمل على ما يقتضيه الجمع بين الجهات المتقنة الملحوظة في الآية ، وبين الاستفادة بطريق القطع من الرواية من العامة والخاصة ، بحيث يكون كمشاهدة الأعيان ، لا كالدعوى المجردة عن البرهان ، فلا تبقى لمنكرى النص على خلافة الوصى أولاده - صلوات الله - خيل في مضمار العناد تجول ، ولا يد لدفع ذلك تصول ، وتعرض ضمناً لفساد كل ما ذكره في مقام التفسير ، وإن التصديق منهم من غير تصوير . ورتبتها على مقامات ثلث ، وسميتها بقبسات الطور في تفسير آية النور .

الأول : في ترجمتها بحسب القواعد العربية وبيان بعض معاني مفرداتها .

والثاني : في تطبيق المشبه المذكور في الآية و بيان المراد منه .

والثالث : في ذكر الأخبار الواردة في تفسيرها والتعرض لدفع بعض الاختلافات الذي يتوهم قدحه لما نحن بصدده عنها ونتبع هذه الآية ، الآية التي تليها وهي قوله تعالى : ﴿ في بيوت أذن الله أن ترفع ﴾ (النور ٢٤) : ٣٦ . إلخ وتكلم فيها عن منوالها لما من الارتباط بينهما . فنقول وعليه التكلان .





أما المقام الأول في ترجمة قوله تعالى :

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿اللَّهُ نور السَّمَوَاتِ والأَرْضِ مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزّجاجة كأنها دريُّ يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء عليم﴾ في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال ﴿رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلوة وأتداء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار﴾ ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله والله يرزق من يشاء بغير حساب ﴿النور (٢٤)، ٣٨-٣٥﴾.

اعلم أن النور في اللغة هي الكيفية الظاهرة بنفسه والمظهرة لغيره، وإرادة هذا المعنى في المقام غير صحيح، لأنه وقع محمولاً، مع كونه مضافاً إلى السموات والأرض، وهو يثبت مذهب الملاحدة^٢ القائلين بالأعيان الثابتة؛ مع أن هذه الكيفية إما جسم أو عرض وكلاهما مستلزم للحدوث، وهو مستحيل عليه تعالى. فالمراد بكونه نور السموات والأرض هو كونه هادياً لأهلها، وليس في إرادة هذا المعنى ارتكاب بالتجوز، لأن النور الذي وقع محمولاً إنما أضيف إلى السموات والأرض، والإضافة في مثل المقام يفيد معنى المنزلة، بمعنى أن نسبه تعالى إلى الموجودات كنسبة النور إلى سائر الأشياء. فكما أن النور يهتدى به إليها، فكذلك الله تعالى يهتدى به ما سواه إليه؛ وإفادة الإضافة هذا المعنى شائع ونظائره كثيرة.

وبالجملة، إرادة الهداية أو الهدى من النور أمر واضح لا ريب فيه، كما جاء في الأخبار المعصومية^٣ - سلام الله عليهم أجمعين - . وفي بعض الروايات، «سئل الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿اللَّهُ نور السَّمَوَاتِ والأَرْضِ﴾ قال: «كذلك الله عز وجل» فهو أحال تفسيره على وضوحه وظهوره.

ثم إنّه تعالى أتى بالسموات بالجمع وأفرد الأرض، وهذه التفريق لا بد من اشتماله على نكتة بها يتميز كلامه تعالى عن كلام غيره، ولعلها ما سنقرع به سمعك، لكن بيانه يتوقف

١. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٥٠٤.

٢. شرح اصول الكافي، ج ١، ص ٦٨.

٣. وإن كان في النسخة «المعصومية» ولكن الصحيح أن يقال: «المعصومين»

٤. التوحيد للصدوق، ص ١٥٨، ح ٣.



على مقدمتين: إحداهما: ان أداة الجمع وهيئة إنما وضعت لإفادة أن الحكم مع تعلقه بالطبيعة تعلق بالأشخاص أيضاً؛ فليس النظر مقصوراً على مجرد الطبيعة، بل خصوصيات الأشخاص أيضاً ملحوظة، وهذا هو السرّ في كون الجمع المحلّي باللام أظهر في إفادة العموم من المفرد المحلّي بها، وهذا العموم المستفاد من الجمع قد يكون أفرادياً، وقد يكون بدلاً، كما في قوله: «لا تزوجوا الثيبات بل تزوجوا الأبقار»^١ وقولنا: «سل العلماء». فإنّ المراد ليس تزويج ما فوق الاثنين أو السؤال عنه، بل المراد هو الجميع على سبيل البديلة. فالحاصل أنّ الجمع يدلّ على ملاحظة الخصوصيات في مرحلة تعلق الحكم إمّا على الأفراد أعلى البديلة.

الثانية: أنّ المراد بالسموات في هذه الآية ليس نفسها، بل المراد بها أهلها. وهذا النحو من التعبير شائع كثير، كما في قوله تعالى: ﴿وَاسئَلِ الْقَرْيَةَ﴾ (يوسف ١٢: ٨٢) قولنا: فلان والى المدينة أو مفتيها، فهي وإن قيل إنّها من باب المجاز في الحذف، لكنّه لا ينافي لما نحن بصدد هنا، فجمع السماء بعد إرادة الشخص منه، إنّما هو بالنظر إلى الخصوصيات، والسرّ في هذا التعبير إنّما هو لكونه أظهر في الاستيعاب؛ لأنّ السماء من جهة كونه محيطابما فيها، كان أظهر في الدلالة من غيره، نظير هذا التعبير ﴿بالمشارق والمغرب﴾، فإنّ المراد بها ليس المشارق والمغرب المتعددة باعتبار تعدد البلدان أو اختلاف الافق، كما يتوهم، بل إنّما المراد تمام ما في الأرض؛ لكونه أظهر دلالة على المراد، من جهة أن الأرض شتملة على جهتين، فيكون ذكر هاتين الجهتين حصراً لها في تمامها، فلما كان التعبير بهما أدلّ من التعبير بالأرض عبّر بهما وأريد منهما تمام ما في الأرض، ثمّ جمعا نظراً إلى خصوصيات الأشخاص.

إذا عرفت ذلك فاعلم أنّ هداية الله تعالى بالنسبة إلى المخلوق، على ضربين هداية إجمالية وهي المستندة إليه تعالى بالتسبيب؛ وهو ما يكون بإرسال الرسل ونصب الأوصياء بعدهم، فالهداية بواسطة الرسل مستندة إليه تعالى لأنّه مقتضى كونه تعالى سبباً لذلك. وهداية تفصيلية وهي المستندة إليه تعالى بغير واسطة، كأن تكون بالوحي أو الإلهام، ويمكن أن يكون هداية الملائكة بالنسبة إلى العالم الظاهر من هذا القبيل. فإذا قال تعالى

١. لم أعثر في مجامع الرواى بهذه العبارة ولكن في بحار الأنوار، ج ١٠٣، ص ٢٣٧، روى عن رسول الله ﷺ: تزوجوا الأبقار إلى آخره.

٢. ﴿فَلَا أُقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ (المعارج ٧٠: ٤١) إلى آخر الآية.



«الله نور السموات» حيث أتى بالجمع أشار إلى أن هدايته تعالى متعلقة بأهل السماء، أى الملائكة بخصوصياتها، فيفيد ذلك تعلق هدايته بهم بغير واسطة؟ ولا يجوز أن يكون المراد تعلق هدايته الإجمالية؛ لأن المفروض اشتراك أهل الأرض فى ذلك مع أهل السماء، وقد أتى فيها باللفظ المفرد. نعم لو لم يذكر الأرض لكان أعم عن الإجمالية والتفصيلية.

والقول بأن النظر إلى الخصوصيات بالنسبة إلى أهل السماء، إنما هو للعناية بشأنهم دون أهل الأرض؛ مدفوع، بأن أهل الأرض فيهم من هو أشرف وأجل شأنًا من الملائكة فحيث دلت الآية الشريفة على كون الهداية التفصيلية بالنسبة إلى أهل السماء مستنده إلى ذاته المقدسة، وكون الهداية الإجمالية بالنسبة إلى أهل الأرض مسندة إليه تعالى أيضاً دلت على أن له تعالى خليفة فى الأرض يهده عباده إليه.

ولا يقال: أن ذلك لا يدل على خلافة شخص عنه، لجواز أن يتحقق بالكتب المنزلة من السماء. لأننا نقول: الهداية بهذه الكتب هداية به تعالى تفصيلاً، فلو كان الهداية التفصيلية بالنسبة إلى أهل الأرض بالكتب، وجب أن لا يفرق بين السماء والأرض، بالجمع والافراد. والذي يؤيد ما ذكرناه ملائمة ما بعد هذه الفقرة من الآية وهو قوله تعالى: ﴿مثل نوره﴾ لهذا المعنى، ووجهه أنه إذا قلنا بأن قوله تعالى: ﴿الله نور السموات والأرض﴾ دل على أن له تعالى خليفة فى الأرض، كان قوله تعالى «مثل نوره» شرحاً وبياناً لحال هذا النور الذى فى الأرض، فلو قطع النظر عما تلوناه عليك، كانت هذه الفقرة من الآية غير ملائمة للفقرة السابقة، لأنها لم يثبت فيها نور لله تعالى بالفرض، بل حمل النور عليه، فلا يصح إضافة النور إلى الضمير العائد إلى الله تعالى. بل الأنسب أن يقول: مثله، بإضافة المثل إلى الضمير العائد إلى النور، وإلا كان هذا الكلام أجنياً عما يقدم عليه، مع أنه لا يجوز الريب فى كونه مربوطاً به كما لا يخفى.

وما يقال من أنه من قبيل قولك «زيد كرم وجود» ثم تقول: «ينعش الناس بكرمة وجوده» ضعيف، فإن صحته إن كانت مع انقطاعها عما قبله، فلا كلام فيه؛ وإن كانت مع الاتصال، فهو أول الكلام. ويؤيد هذا المعنى أيضاً ما ورد فى بعض الأخبار «أن القمر مكتوب فى صفحته التى إلى السماء: الله نور السموات، وفى صفحته التى إلى الأرض: محمد وعلی نور الأرضين»^١. ثم إن المثل معناه بحكم الاستقراء الجامع بين الموارد، هو الجهة البارزة فى الشئ،

١. نهج الايمان لابن جبر، ص ٦٣٣؛ مدينة المعاجز، ج ٢، ص ٤٠٧، ح ٦٣٢.



الثابتة له ، المنطبقة عليه تمام الانطباق ، بحيث لو انتزعت هذه الجهة عن ذلك الشيء ، صحّ نفيه باعتبار ، فجميع الصيغ من هذه المادة معتبر فيه هذا المعنى ، لكنّه يختلف باختلاف الموارد ، بحيث لا يخطر بالبال مناسبة بينه وبين المعنى المراد من اللفظ ، لكمال الدقة ، فقد يتّحد بحسب المورد مع الحجّة والبرهان ، كما في قوله تعالى : ﴿ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مِثْلَ بَنِيِّ إِسْرَائِيلَ ﴾ (الزخرف (٤٣) : ٥٩) فَإِنْ كَوْنُ عَيْسَى ﷺ مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّمَا هُوَ بِاعْتِبَارِ الْحَيْثِيَّةِ الَّتِي هُوَ وَاضِحُ الْإِنْطِبَاقِ عَلَيْهِ ﷺ وَهُوَ خَلَقْتَهُ ﷺ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ كَمَا فِي آدَمَ ﷺ ، وَكَوْنُهُ عِبْرَةٌ غَرِيبَةٌ وَآيَةٌ عَجِيبَةٌ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَهِيَ فِي الْحَقِيقَةِ نَهَايَةُ الْحِجَّةِ وَتَمَامُ الْبُرْهَانِ عَلَى التَّوْحِيدِ وَنَفْيِ الشَّرِيكِ عَنْهُ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ وَضَرَبْنَا لَنَا مِثْلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴾ (يس (٣٦) : ٧٨) فَإِنْ إِنْكَارَ ذَلِكَ الْمَلْحَدِ الدَّهْرِيُّ الْمَعَادَ ، إِنَّمَا كَانَ لِاسْتِبْعَادِهِ إِحْيَاءَ الْعِظَامِ الرَّمِيمَةِ الْبَالِيَةِ ، فَبِاعْتِبَارِ الْجِهَةِ الثَّابِتَةِ لِتِلْكَ الْعِظَامِ الَّتِي اعْتَقَدَهَا هَذَا الدَّهْرِيُّ دَلِيلًا عَلَى إِنْكَارِهِ وَهِيَ الرَّمَّةُ وَكَوْنُهَا بِالِيَةِ ، سَمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى مِثْلًا ؛ وَهُوَ تَعَالَى مَعَ هَدْمِهِ أَسَاسُ بُرْهَانِهِ بِقَوْلِهِ « وَنَسِيَ خَلْقَهُ » أَتَى قَائِمُ الْبُرْهَانِ عَلَى مَا أَنْكَرَهُ ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى « قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » وَهَذَا أَيْضًا مِنْهُ تَعَالَى ، مِثْلَ فِي مِقَابِلِ ذَلِكَ الْمِثْلِ ، بِمَلَا حِظَةَ أَنَّ هَذِهِ الْعِظَامَ الرَّمِيمَةَ خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ مَتْنِي يَمْنَى ، بَلْ خَلَقَهَا مِنْ تَرَابٍ ،^١ بَلْ أَعْطَاهَا الْوُجُودَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا ، فَهِيَ أَهْوَنُ خَلْقَةٍ عَلَيْهِ تَعَالَى فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ مِنْ خَلْقَتِهَا الَّتِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى .

وقد يتّحد مع معنى الإطاعة ، فيقال : امثل فلان أمر الفلاني ، أى أطاعه فيه ، فكون الإطاعة امتثالاً باعتبار تمحض الممثل في العنوان الثابت له في هذا المقام . وقولنا : فلان مثل بين يدي فلان ، ونريد منه أنه انتصب قائماً أيضاً بهذا الاعتبار . وفي حديث كميل عن أمير المؤمنين ﷺ : مات خزّان الأموال [وهم أحياء] والعلماء باقون ما بقى الدهر ، أعيانهم مفقودة ، و أمثالهم في القلوب موجودة

أى حيثياتهم التي كانت لا ثقة بهم وكانوا متمحّضين فيها وهي حكمهم ومواعظهم في القلوب ، أى يهتدى بها الناس ، وتمثّل بقول الشاعر ، أى أتى بما ينطبق بعض جهاتها الثابتة له على المطلوب ، فيتّحد مع معنى الاستشهاد ، ويقال أمثال القوم لأفاضلهم وأخيارهم ، باعتبار تمحضهم في الصفة التي هي ثابتة فيهم ، ويقال التمثال للصور ، كما في قوله تعالى

١ . إشارة إلى آيتين في القرآن الكريم ، أولها في سورة القيامة ، آية ٣٧ ﴿الم يك نطفة من متنى يمنى﴾ ، وثانيها في سورة فاطر ، آية ٣٥ ﴿والله خلقكم من تراب ثم من نطفة...﴾ إلى آخره الآية .



«ومحاريب وتمائيل» وقوله تعالى: ﴿ما هذه التماثيل التي أنتم لها عاكفون﴾ باعتبار كونه واجداً للصفة التي كان فاقداً لها قبل . وفي الحديث: «إياكم والمثله» يريد به إبانة الأعضاء ، وهو أيضاً باعتبار ثبوت حالة وصفة غير الاولى ، وقوله تعالى: ﴿ليس كمثله شيء﴾ ليس كما يتوهم من أنّ المثل بمعنى الشبه والكاف زائد ، وإلا يلزم ثبوت شبهه ، فإنّ المراد بالمثل هو الحيثية الثابتة لذاته المقدسة وهو الألوهية والوحدانية ، الخلق والأمر ، فلا محيص عن إرادة معنى الكاف ، ولعلّ فيما ذكرناه كفاية في ثبوت ما ادعينا .

قوله: ﴿كمشكوة﴾ اختلفوا في معناه ، فقيل : إنّها الكوة في الجدار غير النافذة ، وقيل : هو القائم في وسط القنديل الذي يدخل فيه الفتيلة ، وهو المنقول عن ابن عباس وأبي موسى الأشعري ومجاهد .

وقيل : قصبة القنديل من الزجاج التي توضع فيها الفتيلة . والأظهر أنّ هذه المعاني غير متغايرة ، فإنّها مصاديق لمعنى المشكوة ، ومعناها على ما يظهر الذي يتحمّل المصباح ، فأطلاقه على جميع ما ذكر صحيح ، لأنّه يختلف بحسب اختلاف الأزمنة والأمكنة . فعلم أنّ إطلاقه على مطلق الكوة في الجدار غير صحيح .

قوله تعالى «مصباح» اسم آلة ، أي ما يصبح به ، أي يرفع به الظلام . وإطلاق الصبح على الفجر والمصباح على السراج بهذا الاعتبار . وقد ورد في الأئمة عليهم السلام : «إنهم مصابيح الدجى» ، أي هم الذين يرتفع بهم ظلام الكفر والظلال والجهل .

إذا عرفت معنى هذه المفردات ، فاعلم أنّ الله تعالى شبه مثل نوره الذي هو خليفته في الأرض بمثل المشكاة ، فإنّ المثل هنا محذوف إذ لا معنى لتشبيه المثل بنفس المشكاة ، وإنّما يشبه المثل بالمثل كما في قوله تعالى ﴿مثله كمثل الكلب﴾ (الأعراف (٧): ١٧٦) فمثل النور ، أي الصفة الظاهرة الأولية الثابتة له ، هو حيث إنارته وإضاءته ، لأنّه هو الثابت للنور المتمحّض فيه ، ومثل المشكاة هو حيث كونه حاملاً للمصباح ووعاء له فلا يصحّ أن يكون المراد بالنور الذي شبه مثله بمثل المشكاة ، إلا ما يكون أظهر صفاته التحمّل مع كونه ممحضاً في حيث النورية ، لأنّه مقتضى تركيب هذه الألفاظ بحسب الموازين العربية ، ولا ينطبق هذه على شيء إلا أن نقول بوجود خليفة له تعالى في الأرض ، كما دلّت الفقرة السابقة ، ويكون أظهر صفاته هو التحمّل ، وليس المراد مجرد صلوحه للتحمّل ، بل المراد تحمّله بالفعل . ويدلّ



عليه أنه تعالى لم يكتف في طرف المشبه به بذكر مجرد المشكاة ، بل قيدها بكون المصباح فيها ، ثم أنه تعالى لم يكتف في طرف المشبه به بمجرد كون المشكاة ، مقيدة بكون المصباح فيها ؛ بل أضاف إلى ذلك كون المصباح في زجاجة ، والتقييد بذلك ليس كما توهمه الفخر الرازي «من أن المصباح إذا كان في زجاجة صافية فإن الأشعة المنفصلة عن المصباح تنعكس من بعض جوانب الزجاجة إلى البعض ، لما في الزجاجة من الصفا والشفافية وبسبب ذلك يزداد الضوء والنور»^١ ، ووجهه أن كون المصباح في الزجاجة لا يوجب ازدياد الضوء و ما يرى من الضوء ، في داخل الزجاجة أكثر مما في خارجها ، فهو إنما لا شتمالها على نوع كثافة تمنع عن انتشار تمام الضوء ، فلا هي بلغت من الكثافة مبلغاً تحبس الضوء في داخلها وت منع عن التفرق في خارجه ، ولا من الرقة والصفاء مرتبة لا تحجب عن انتشار تمام الضوء في الخارج بوجه من الوجوه ، فإن الزجاجة كلما ازدادت الرقة والصفاء والشفافية ، ازدادت النقص في الحجب ، ولذا ترى الضوء المنتشر من الزجاجية الصافية الرقيقة في الخارج أكثر مما ينتشر من الزجاجية الكدرة وقد تبلغ من ذلك مرتبة لا تكاد تتميز و يساوى الضوء المنتشر منها في الخارج ما ينتشر بدونها ، فالصفاء والرقة إن لم يضر في المقام فغير نافع . وما استشهد به على مدعاه من أن شعاع الشمس إذا وقع على الزجاجة الصافية تضاعف الضوء الظاهر حتى أنه يظهر فيها يقابله مثل ذلك الضوء ، فهو سهو منه ، فإن ذلك لا يكاد يتحقق في الزجاجة ، نعم هو في المرآة كذلك ، وجهه أن كسافة أحد طرفي المرآة وهو طرف القفا ، تمنع من انتشار النور من هذا الطرف ، ولما كان الطرف الآخر شفافاً صافياً وهو طرف الوجه ، ارتد الشعاع منه إلى ماى قابله ، ولو أزيلت هذه الكثافة لنفذ الشعاع من الطرف الآخر وهو القفا ، ولا يوجد شعاع فيما يقابل طرف الوجه . بل إنما التقييد لأجل أن الزجاجة مع كونها غير مانع عن تفرق الأشعة ، والاستصباح متكفلة بدفع ما يرد على المصباح من الموانع ، فإنها هي الحافظة للمصباح عن الانطفاء مع عدم حيلولتها عن الاستصباح ، فوجب أن يكون في طرف المشبه ، شبه زجاجة يحجب عن ورود الحوادث على ذلك الأمر الذي تحمله ذلك النور ، مع كونه غير حائل عن انتشار فوائده والانتفاع بها .

ثم إنه تعالى وصف هذه الزجاجة وقال : ﴿الزجاجه كأنها كوكب دري﴾ والمستفاد منه أن هذه الصفة ثابتة للزجاجة في حد نفسها ، وليست لكونها حافظة للمصباح وحاجة لها

١ . التفسير الكبير ، ج ٢٣ ، ص ٢٣٢ .

عن الانطفاء، لأنّ الصفة قيد و القيد كنفس المقيد مقدّم على الحكم، فلزم أن يكون شبه الزجاجة في طرف المشبه متّصفاً بمثل هذه الصفة في حدّ نفسه .
والكوكب في الأصل بمعنى المعظم، يقال: كوكب الشيء لمعظمه، وإطلاقه على النجوم باعتبار عظمتها .

وأما دري فاختلّفوا فيها، والمعروف أنّه بضم الدال وتشديد الراء والياء من غير مدّ ولا همز، وهو الأصحّ، لورود الأخبار عليه، فالمراد الكوكب الدرّي هو النجم الذي له صفاء ولمعان .
قوله: ﴿توقد﴾ اختلفوا فيه أيضاً، والذي عن سعيد بن جبيرة مضمومة وإسكان الواو وفتح القاف محقّقة ورفع الدال . وعن نافع وحفص كذلك، إلّا أنّه بالتاء . وعلى أيّ حال فهو يصلح لأن يرجع إلى كلّ واحد من الكوكب والزجاجة والمصباح والمشكوة، وعلى تقدير رجوعه إلى المشكاة كما هو الأنسب، لا يجب أن يكون توقدها باعتبار اشتمالها على المصباح، بل يمكن اعتبار التوقد فيها في حدّ نفسها، فإنّ المثل لا يجب أن يكون واقعاً في الخارج، بل ولا يجب أن يكون ممكناً، بل يكفي فيه اعتبار أمور فرضية يكون فيه إشارة ولو إجمالاً إلى بيان حال المشبه وتنبه على أنّه من قبيل تلك الأمور الفرضية، ويكون هذا تقريباً لتصويره إجمالاً . نعم كلّ ما اعتبر في طرف المشبه به فرضاً وتقديراً يعتبر وقوعه في المشبه فعلاً، فلا بأس أن يفرض مشكاة تكون مع اشتمالها على المصباح واستنارتها به من حيث كونها حاملة له، متوقّدة في حدّ نفسها . وذلك لأجل اتّصاف المشبه بهذه الصفات . وكيف كان فيحتمل أن يكون قوله: ﴿يوقد﴾ منقطعاً عن قوله ﴿من شجرة﴾ ويكون وصفاً مفرداً، فيكون قوله من شجرة أيضاً كذلك، ولا يجب العطف بالحرف، كما في قولنا: زيد العالم الفاضل الكامل، وعلى هذا يكون من نشوته، ويصلح أن يرجع إلى كلّ واحد من المذكورات، كما في قوله توقد، ويحتمل أن يكون قوله: ﴿يوقد﴾ مع قوله ﴿من شجرة﴾ كلاماً واحداً، وعلى أيّ حال فالإتيان بالجملة الفعلية، فيه دلالة على الحدوث، وبصيغة المضارع فيه دلالة على استمرار الحدوث، والأتيان بصيغة المجهول، إنّما هو لعدم تعلق غرض بذكر الفاعل .

ثمّ وصف الشجرة بأنّها مباركة، أي كثيرة البركة والنفع . وبأنّها زيتونة، أي شجرة ثمرتها زيتونة . ويمكن أن يكون كونها مباركة بهذا الاعتبار، بمعنى أن هذه الشجرة من جهة اشتمالها على مثل هذه الثمرة وهو الزيتون صارت مباركة وطيبة، وليس المراد الشجرة الواقعة في الدنيا، حتّى يقال إنّ الزيتون الذي هو ثمرتها لم يبلغ في الشرافة مبلغاً يكون شجرتها





مباركة، بل المراد فرض زيتون بلغ هذا المبلغ، كما هو الغالب في المثل. واعتبار الشجرية فيه دلالة على توقير الأصل الثابت في طرف المشبه الذي فرعه هو النور المشبه بالمشكوة، فإن في الشجرة من العظمة والتوقير والاستحكام ما ليس في غيرها من سائر الأجسام النامية التي يستصبح بثمرتها كما هو ظاهر. واعتبار الزيتونيات إنما هو للإشارة إلى أن هذه الشجرة المفروضة معدن لما هو في الاستصباح به ومنع للاستنارة بثمرتها والاستضاءة بها، ففيه تنبيه على أن النور المشبه بالمشكاة من أصل هو منبع للاهتمام ثمرات هذا الأصل.

واعتبار خصوص الزيتون لعله من أجل أنه ليس في الأشجار ما يكون أظهر خواص ثمرتها هو الاستنارة والاستصباح بها، إلا شجرة الزيتون، فليس كما زعمه الفخر الرازي «من أنه ليس في الأدهان التي توقد ما يظهر فيه من الصفاء مثل الذي يظهر في الزيت» فإذا كان الدهن صافياً أوجب كمال الضوء، فإن الأدهان العطرية تبلغ هذا المبلغ بل يزيد عليه. فكانت هي أولى بالاعتبار، فليس التخصيص بالزيت إلا لخصوصية الشجرة في المقام كما أشرنا إليها. ثم وصف الشجرة بأنها «لا شرقية ولا غربية»، والذي يستبق إلى الفهم مع قطع النظر عن التفسير الذي ورد في الأخبار المعصومية [المعصومين] أن المراد نفى كونها من أشجار الدنيا ووجه الأرض، لأنهما يعبر عنها بالشرق والغرب، كما أشرنا إليه سابقاً، وهذا هو المنقول عن بعض العامة، وضعفه الفخر الرازي «بأنه تعالى إنما ضرب المثل بما شاهدوه وهم ما شاهدوا شجر الجنة»، وفيه ما عرفت من أن المثل لا يعتبر فيه التحقق في الخارج، بل ولا الإمكان، كما تقدم. ولت شعري بأن الزجاجاة التي تشبه بالكوكب الدرّي متى شاهدوها؟ فإن التشبيه من الله تعالى لا يكون جزافاً البتة، وأي زجاجة في الدنيا تشبه حقيقة بالكوكب الدرّي، وهل هو إلا الفرض؟

هذا، وفي بعض الأخبار: «لا دعيّة ولا منكرة»، وهو يطابق ما هو بمنزلة الشجرة في طرف المشبه ويكون المراد بكون الشجر المفروض في طرف المشبه به غير شرقية وغير غربية، أنها لا في نهاية الخفاء والمستورية بحيث لا يعرفه أحد. ولا هي موصوفة بما يوجب وضوح حالها وفضيحتها بحيث يعرفه كل أحد.

١. التفسير الكبير، ج ٢٣، ص ٢٣٢.

٢. نفس المصدر، ج ٢٣، ص ٢٣٦.

٣. مدينة المعاجز، ص ١١٨؛ تفسير القمي، ج ٢، ص ١٠٤.



ثم وصف تعالى هذه الشجرة بقوله: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾^١ يعني أن هذه الشجرة بلغت مثابة أشرفت ثمرتها، وهو الزيت، إلى الاستقلال في الإضاءة والاستغناء عن النار، وهذا أيضاً مجرد فرض، فإن الزيت لا يصح توصيفه بصفات الفاعلية، وإن بلغ من استعداد المادة للإضاءة، النهاية الممكنة، لأنه منفعل صرف ليس فيه رائحة من قوى الفاعلية، نعم يصح توصيفه بقبوله الإضاءة بمساس أدنى مراتب تأثير النار، كأن يقال: يكاد الزيت يضيء بمجرد إحساسه حرارة النار، وهذا نهاية التوصيف في بيان كمال استعداد مادته، وأما أنه بلغ من الكمال مرتبة استقل في الإضاءة بنفسه، أو أشرفت إلى الاستقلال، فهو غير صحيح جداً. فالمقصود إنما هو فرض زيت بلغ هذا المبلغ ليشير إلى بيان حال فرع الأصل الذي في طرف المشبه، فهو تنبيه على أن الأصل المذكور بلغ مرتبة يكاد فرعه وثمرته الذي هو نور الله وخليفته في الأرضين، يستقل في إنارة العالم بأنوار الهداية، وذلك لشدة ذكائه وقوتها. فانفعاله في الحقيقة منبعث عن فعله وهو الذكاء، فقد أثبتت هذه الفقرة الشريفة لهذا النور من الرتبة ما هي فوق رتبة المخلوق بمراتب لا نهاية لها ودون رتبة الخالق، فإن ذلك مقتضى كونه مشرفاً إلى الاستقلال. فسبحان الله ما ألطف هذا الكلام وأمتنه وأحسنه حيث جمع فيه لنوره بين وصفي إشرافه إلى الاستغناء احتياجه إليه تعالى أبد الأباد، حيث أتى قوله تعالى «يكاد زيتها يضيء» بصيغة المضارع الدالة على الاستمرار. فدل التركيب على الأول والصيغة على الثاني. فإن استمرار الأشراف إلى الاستغناء لا يكاد ينفك عن الاحتياج دائماً.

وقد زعم الفخر الرازي أيضاً أن التوصيف من جهة
أن الزيت إذا كان خالصاً صافياً ثم روى من بعيد، يرى كأن له شعاعاً فإذا مسه النار
ازداد ضوءاً^١

على ضوء وهو من عجائب الأوهام، أما أولاً، فلأن الزيت لا يوجد له شعاع وإضاءة وإن
بلغ من الصفاء والخلابة الغاية.

وأما ثانياً: فلأن المراد بالإضاءة هو الإضاءة النارية، يعني أنه بلغ مرتبة كاد أن لا يحتاج إلى
فعل النار ويشعل بدونها، والشعاع المنتزع من الصفاء على تقدير تسليمه، أجنبي عن مفاد الكلام.
وأما ثالثاً: فلأن الشعاع المذكور لا يبقى من اشتعال الزيت حتى يزداد الضوء على الضوء.
وأما قوله: «نور على نور» فهو يقتضى مبتدأً محذوفاً، ويحتمل أن يكون ضميراً راجعاً

١. التفسير الكبير، ج ٢٣، ص ٢٣٥.

إلى الشجرة، يعنى أنها يتساطع عنها الأنوار، ويحتمل أن يرجع إلى المشكاة، كما هو لأنسب لكون الكلام بالذات مسوقاً لبيان المشكاة.

هذا، فكونه نوراً على نور إمّا باعتبار اشتمالها على المصباح مع كونها فى حدّ نفسها نوراً، وإمّا باعتبار كونها معدناً للنور منبعاً له يظهر منه الأنوار، وهو الأظهر. ويجىء الكلام فى قوله «ويضرب الله الأمثال للناس» إلى آخره فى المقام الثانى .

قوله تعالى: «فى بيوت إذن الله»، اعلم أنّ فيه اختلافاً وأقوالاً. منها: أنّ التقدير «كمشكوة فيها مصباح فى بيوت إذن الله». وقد نقل الفخر الرازى «أنّه اختيار كثير من المحققين»^١ وهو ضعيف فى الغاية، لأنّه على هذا التقدير يكون من خصوصيات المثل، مع أنّه لا ريب فى الفراغ عنه فى الآية المتقدّمة، كما يدلّ عليه الفصل بقوله تعالى: ﴿هدى الله لنوره من يشاء﴾... إلى آخره خصوصاً قوله تعالى: ﴿ويضرب الله الأمثال للناس﴾، فإنّه صريح فى الفراغ عن المثل.

واعترض على هذا الوجه أبو مسلم بن بحر الإصفهانى، على وجهين:

أحدهما: أنّ المقصود من ذكر المصباح المثل، وكون المصباح فى بيوت إذن الله، لا يزيد فى هذا المقصود، لأنّ ذلك لا يزيد المصباح إنارة وإضاءة. والثانى: أنّ ما تقدّم ذكره فيه وجوه تقتضى كونه واحداً، كقوله كمشكاة، وقوله فيها مصباح، وقوله فى زجاجة، وقوله كأنّها كوكب درى، ولفظ البيوت جمع، ولا يصحّ كون هذا الواحد فى كلّ البيوت^٢ وكأنّه سلّم صحّة كونه من المثل، لكنّه ضعّفه لهذين الوجهين، فوقع من أجله فيما هو أغلط من هذا الوجه وسنشير إليه. ويظهر وجه جمع البيوت فى المقام الثانى، إن شاء الله تعالى.

ومنها: وهو قول أبى مسلم أنّه راجع إلى قوله: «ومثلاً من الذين خلوا من قبلكم، أى ومثلاً من الذين خلوا من قبلكم فى بيوت إذن الله أن ترفع، ويكون المراد بالذين خلوا الأنبياء والمؤمنين، والبيوت المساجد»^٣ وهو كان من الوهن، لأنّه مضافاً إلى عدم انتظام المعنى حينئذ، يمنعه الفصل بأية النور، إذ لا داعى له يقتضيه، ومثل هذا الكلام لا يصلح لأن يذكر ويرد، وإمّا نذكره إشارة إلى حال من يفسّر القرآن بالرأى.

ومنها:

التقدير، توقد من شجرة مباركة فى بيوت إذن الله أن ترفع، وهو كسابقه كما عرفت.



١. التفسير الكبير، ج ٢٤، ص ٢.

٢. نفس المصدر.

٣. نفس المصدر.



ومنها: قول الجبائي

أنه كلام مستأنف لا تعلق له بما تقدم، والتقدير صلّوا في بيوت إذن الله أن ترفع^١.
والجواب، مضافاً إلى كونه خلاف ما هو مسلّم عندهم، أنه دعوى جزاف لا يكاد يساعده
البرهان، لا حاجة إلى هذا التقدير بعد أن استقام المعنى بما سنذكره من غير تقدير.
ومنها: «أنه لا حذف في الآية، فيه تقديم وتأخير، كأنه قال: يسبح في بيوت إذن الله أن
ترفع رجال صفتهم كيت و كيت»، وهو قول الفراء والزجاج^٢.
والجواب، مضافاً إلى أنه يمنع ملاحظة ما قبلها وهو آية النور وما بعدها الذي هو مثل
الكفار، من حيث إن ذكر تسييح الرجال في المساجد منقطع عما قبله وبعده، فلا يناسب
ذكره بين المثليين، لأنه يخرج الكلام من الانتظام إلى التشتت، أنه يلزم حينئذ كون قوله:
«فيها» تكرار بلا فائدة ولا يصح كونه للتأكيد، كما زعمه الفخر الرازي^٣، لأنّ لو كان تأكيداً
كان لفظياً، وهو إنّما يكون لدفع احتمال السهو والتجوّر، ولا ريب في عدم تطرق الاحتمالين
في المقام، أمّا الأول، فظاهر، وأمّا الثاني، فلائذ ليس هنا ما يوجب ذلك خصوصاً مع
توصيف البيوت بقوله «أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه» فالحقّ أنه راجع إلى قوله تعالى في
السابقة «مثل نوره» وليس المراد أنه مما يدخل في المثل، بل نقول إنّه بيان جديد لحال النور
الممثل له في الآية السابقة. ويأتي توضيحه في المقام الثاني (إن شاء الله تعالى).

وأما المقام الثاني في التطبيق

اعلم، أن المثل الثابت للمشكاة لا بدّ وأن يتحقّق بجميع الخصوصيات المتقدّمة في
طرف المشبه، حتّى يصحّ تشبيه المثل بالمثل. فلا بدّ من بيان مورد ينطبق عليه هذا التشبيه.
ولنقدّم الكلام فيما اختلف فيه الناس، حتّى يتمييز الصحيح من السقيم. قال الفخر الرازي:
«اختلف الناس ها هنا في أن المشبه أي شيء هو؟ وذكره واليه وجوهاً، أحدها: هو قول جمهور
المتكلّمين، أن المراد [من] الهدى التي هي الآيات البينات. والمعنى أن هداية الله تعالى
قد بلغت في الظهور والجلال إلى أقصى الغايات، وصارت في ذلك بمنزلة المشكاة التي
تكون فيها زجاجة صافية، وفي الزجاجة مصباح يتقد بزيت بلغ النهاية في الصفاء»^٤، ثمّ

١. نفس المصدر، ج ٢٤، ص ٢.

٢. نفس المصدر.

٣. نفس المصدر.

٤. نفس المصدر، ج ٢٣، ص ٢٣٠.

أطال الكلام في الإشارة إلى نكت الخصوصيات المذكورة في الآية بما تقدّم الإشارة إلى تزييف غير واحد منها .

وهذا الوجه ، كما ترى في نهاية الضعف ، فإنك قد عرفت من وجوب اعتبار الخصوصيات المعتمدة في طرف المشبه به ، في طرف المشبه ، ولا ينبطق واحد من هذه الخصوصيات على الهداية والآيات ، مع أنه إنّما يتمّ على تقدير إرادة الهدى من النور في قوله : «مثل نوره» وقد تقدّم سابقاً أنه لم يثبت لله تعالى في الفقرة الأولى نور وهداية ، بل كان هو عين النور ، فيكون منقطعاً عنها .

وثانيها ، أنّ المراد بالنور في قوله : ﴿مثل نوره﴾ القرآن ، وهو أيضاً غير صحيح ، لعدم اشتماله على تلك الخصوصيات .

وثالثها ، أنّ المراد هو الرسول ، لأنّه المرشد ، ولأنّه تعالى قال في وصفه سراجاً منيراً . وهذا هو قول العطاء ، وهذا هو القول المنصور ، لكنّه لا يكفي هذا المقدار ، بل لابدّ من بيان خصوصيات الرسول ﷺ .

ورابعها ، أنّ المراد به ما في قلب المؤمنين من معرفة الله تعالى ومعرفة الشرائع . وقال الفخر الرازي : «وحاصله أنه حمل الهدى على الاهتداء ، والمقصود من التمثيل أنّ إيمان المؤمن قد بلغ في الصفاء عن الشبهات ، والامتياز عن ظلمات الضلّالات مبلغ السراج المذكور» ثمّ قال : «وهو قول أبيّ بن كعب وابن عباس . قال أبيّ : مثل نور المؤمن ، وهكذا يقرء . وقيل : إنّه كان يقرء : مثل نور من آمن به ، وقال ابن عباس : مثل نوره في قلب المؤمن انتهى»^١

وهذا الوجه أظهر من سابقه في عدم انطباق مثل المشكاة عليه ، كما لا يخفى . والحمل المذكور تكلف غريب . وقول أبيّ بن كعب ، إن رجع إلى ما أشرنا سابقاً من أنّ الاستفادة من الفقرة الأولى أنّ لله تعالى نوراً في الأرض وخليفة له فيها ، فيكون هذا النور نور المؤمن لاهتدائه ، به كان سديداً ، وإلا ففيه ما تقدّم .

وخامسها ، ما ذكر الغزالي .^٢ وسادسها ، ما ذكره الشيخ أبو عليّ بن سينا ،^٣ أعرضنا عن نقلهما لكونهما راجعين إلى التأويل .

١ . التفسير الكبير ، ج ٢٣ ، ص ٢٣٣ .

٢ . نفس المصدر ، ص ٢٣٣ .

٣ . نفس المصدر ، ج ٢٣ ، ص ٢٣٤ .





وسابعتها، قول بعض الصوفية

هو أنه سبحانه شبه الصدر بالمشكاة، والقلب بالزجاجة، والمعرفة بالمصباح، وهذا المصباح إنما يوقد من شجرة مباركة وهي إلهامات الملائكة، لقوله تعالى ﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ﴾ (النحل ١٦: ٢) وقوله ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ (الشعراء ٢٦: ١٩٣) وإنما شبه الملائكة بالشجرة المباركة؛ لكثرة منافعهم، وإنما وصفها بأنها لا شرقية ولا غربية؛ لأنها روحانية، وإنما وصفها بقوله تعالى «يكاد زيتها يضيء ولولم تمسسه نار»؛ لكثرة علومها وشدّة اطلاعها على أسرار ملكوت الله تعالى^١. وفيه أن هذا المعنى وإن كان له وجه في حدّ نفسه إلا أنه مضافاً إلى عدم انطباق المثل عليه على ما تقدّم، لا يصح إرادته من الآية، فإنّ المشبه بالمشكاة في الآية هو النور لا الصدر. وثامنها، قال مقاتل:

مثل نوره، أى مثل نور الإيمان في قلب محمد ﷺ كمشكاة فيها مصباح فالمشكاة نظير صلب عبد الله، والزجاجة نظير جسد محمد ﷺ، والمصباح نظير محمد ﷺ أو نظير النبوة في قلبه^٢.

والجواب، أن إرجاع الضمير إلى الإيمان مجرد دعوى بلا برهان، بل غير جائز، إذ لم يتقدّم له ذكر، لا لفظاً ولا تقديراً، مع أنّ النور على هذا التقدير مظروف؛ لكونه في قلب محمد ﷺ، والمشكاة ظرف؛ لكون المصباح فيها، فلا يوجد مناسبة في هذا التشبيه، مع أنّ كون المشكاة نظير صلب عبد الله، معناه أنّ المشبه بالمشكاة هو صلب عبد الله، وهو خلاف الفرض، من أنّ المشبه بالمشكاة هو نور الإيمان. اللهم إلا أن يقال، بأنّ في الكلام قلباً، كما زعم، وكلام الله منزّه عن مثل هذا القلب القبيح الذي لا يشمل على شيء من اللطف والدقّة. وتوسعها، قال قوم:

المشكاة نظير إبراهيم ﷺ، والزجاجة نظير إسماعيل ﷺ، والمصباح نظير جسد محمد ﷺ، والشجرة النبوة والرسالة^٣.

والجواب، أنه قد تقدّم أنّ تقييد المصباح بكونها في زجاجة إنما هو للإشارة إلى حفظها

١. التفسير الكبير، ج ٢٣، ص ٢٣٤.

٢. نفس المصدر، ص ٢٣٥.

٣. نفس المصدر.

المصباح عن الأفة، مع كونها غير حاجب عن الاستضاءة بضوئه . ولا يكاد يتحقق ذلك في إسماعيل بالنسبة إلى رسول الله ﷺ، مع أن القول بهذا يستدعى الإغماض عن عدة أمور يوجب ذكرها الإطالة .

وعاشرها، أن قوله: «مثل نوره» يرجع إلى المؤمن، وهو قول أبي بن كعب، وكان يقرؤها مثل نور المؤمن، وهو قول سعيد بن جبير، والضحّاك .

والجواب، ما تقدّم في القول الرابع .

هذه جملة ما ذكره في تعيين المشبه وإذ عرفت أن شيئاً من الوجوه لا تنطبق الآية الشريفة عليه، فاجمع نفسك والق سمعك واستمع لما يوحى إليك من معادن الوحي والتنزيل سلام الله عليهم فنقول: إنّ المستفاد من تركيب الآية الشريفة والأخبار على اختلافها، بحيث لا يبقى ريب للمرتاب، أن المراد بالنور الذي هو نظير المشكوة، هو النبي ﷺ، وذلك لما أسلفنا أن المراد بالنور المضاف إلى الضمير، هو الشخص الخاصّ الهادي أهل الأرض، فيكون صدقه على النبي ﷺ في منتهى درجات الظهور، فهو نظير المشكوة فيما هو ثابت لها فعلاً، وهو تحملها المصباح، إذ هو متحمّل لنظير المصباح، وهو ولاية أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام، فإنّ المصباح على ما عرفت ما يرفع به عن الظلام ويستضاء به عن الدجى، ومعلوم لكلّ أحد من الناس من العامة والخاصّة، أن أمير المؤمنين ﷺ كان رافعاً لظلمات الضلالات في حياة النبي ﷺ ومماته، فكونه سبباً لرفع الظلمة مما لا يقدر على إنكاره أحد، وإن كان يعتقد ذلك كلّ باعتبار غير ما يعتقد به الآخر . فيعتقد بعض أنّه ﷺ رفع ظلمه الكفر بقلعه آثار الشرك والغى، حيث دعى الناس إلى الإسلام وأدخلهم فيه بقوة سيفه . ويعتقد بعض آخر مع ذلك أنه رفع ظلمة الجهل والظلاله بعلمه الذي أودعه النبي ﷺ عنده، وجعله باباً له . ويعتقد ثالث مع ذلك كلاً أن تمام العلوم المنتشرة في العالم إنّما هو مستند إليه . وهذا إنّما هو لاختلاف العقول وقصورها عن درك مراتبه العلية .

ولو قيل: إنّ نظير المصباح هو الرسالة، والنبي ﷺ حامل لها .

قلنا: إنّ أعظم شؤون الرسالة هو تبليغ الولاية، كما نصّ به الكتاب حيث أنزل تعالى: ﴿يا أيها الرسول بلّغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلّغت رسالته﴾ . (المائدة: ٥) : (٦٧) وقوله تعالى: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً﴾ (المائدة: ٣) : (٥) فدلت الآيتان على أن المقصود الأصلي من الرسالة، دعوة الناس إلى ولاية أمير





المؤمنين عليه السلام، ففي كل فقرة من الآية الأخيرة دلالة على أن تبليغ سائر الأحكام من الصلاة والزكاة والصوم وغيرها، بدون تبليغ الولاية بمنزلة العدم، خصوصاً الفقرة الأخيرة، حيث دلت على أن الإسلام الذي هو عبارة عن التوحيد غير مرضى عند الله تعالى ما لم يلحق به قبول الولاية. وأنه ارتضاه ديناً في اليوم الذي نصبه النبي صلى الله عليه وآله علماً للناس. وأظهر من ذلك كله في إثبات المرام بحيث يفهمه كل أحد قوله تعالى في الآية الأولى «وإن لم تفعل فما لآلت رسالتك»، فإنه نفى الرسالة على تقدير عدم إبلاغ الولاية، فهو من كمال العناية ونهاية الاهتمام بشأن أمير المؤمنين عليه السلام. فقد ظهر بهذا البيان كونه عليه السلام مصباحاً والنبي صلى الله عليه وآله متكفلاً له، وتحقق ما سبقت إليه الإشارة من أن أظهر الجهات الثابتة للنور، هو الإنارة والإضاءة، وأوضح الصفات الثابتة للمشكاة هو التحمّل، وكونه وعاءً للمصباح. ولا بد من اجتماع هذين الوصفين المتغايرين في نظير المشكاة بحيث يكون كل منهما صفة بارزة حين الاجتماع، فإن ذلك يستحيل إلا أن يكون الإنارة باعتبار الوعائية، ويكون هي عين هذه، وهذا لا يكاد يوجد له مورد ومصداق غير ما ذكرناه، فإن كون النبي صلى الله عليه وآله نوراً في مرحلة الرسالة مع قطع النظر عن كونه نوراً بالذات، إنما هو بالرسالة التي أعظم شئونها على ما عرفت هو تبليغ الولاية، فقد ثبت ذلك لأمر المؤمنين عليه السلام من الفضيلة والشرف، ما يوجب تحير العقول تأس النفس من أجلها عن منى النيل إلى الإحاطة بذاته والوصول. ونظير الزجاجية خصوصاً الحسن والحسين عليهما السلام أو جميع الأئمة المعصومين - سلام الله عليهم -، وذلك لأن الجهة البارزة والصفة الظاهرة للزجاجية على ما تقدم، إنما هو حفظها المصباح عن الافة، مع كونها غير حاجب عن الاستصباح والاستضاءة به. وهذه المنزلة ثابتة للأئمة عليهم السلام بالنسبة إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فإنهم هم الحافظون للولاية والإمامة بعده، والمتكفلون بحراسة هذه الجهة، مع كونهم غير حاجبين عن الاستنارة بأنوارها، وغير مانعين عن الانتفاع بفوائدها، ولما كان الغرض أولاً متعلقاً بذكر الزجاجية تبعاً وبياناً لحال المصباح، تعلق الغرض ثانياً بذكرها أصالة وإشارة إلى عظمتها وجلالتها في حدّ نفسها. فشبهها بالكوكب الدرّيّ نبأ به على أنها زجاجية بالنسبة إلى المصباح، وإلا فهي في نفسها أمر عظيم.

والتشبيه بكأن، يكون في مقام الشك في كون المشبه متحداً مع المشبه به، فهو تشبيه على أن أمر هذه الزجاجية بلغت مرتبة توهم نفى الزجاجية عنها بالنسبة إلى المصباح، وإن كانت بحسب الحقيقة زجاجية بالنسبة إليه. فإن الشك في كونها كوكباً درياً، شك في كونها

زجاجة، وهذا المعنى بعينه موجود في الأئمة عليهم السلام، فإن نسبتهم من أمير المؤمنين عليه السلام نسبة الزجاجة من المصباح، فإنهم مع كونهم متكلمين للجهة المذكورة بلغوا في حد أنفسهم من الذكاء والكمال، مرتبة صاروا كما يستقل بالهداية وينقطع لاحقهم عن سابقهم في الاحتجاج. هذا [إذا] أريد بالكوكب الدرّيّ النجم الزاهر، وأما إذا أريد به العنوان، فيكون المراد أنهم بلغوا من الجلالة والعظمة رتبة صاروا كالشئ العظيم الكثير النفع، ويكون هذا أبلغ وأوكد في إفادة المقصود، إذ التشبيه حينئذ يكون تقريباً في بيان حالهم، ولا غرو أن يكون هذا شأنهم ومنزلتهم، فإنهم هم «الذين إذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»، ولا ذلك بعجب ممن ورث العلم والفضل من سيد المرسلين وأشرف المخلوقين. مصراع فهذا الشذى الفيح من ذلك الواد شعر فيانه

شمس فضل هم كواكبها يظهر ون أنوارها للناس في الظلم

كالزهر في ترف والبدر في شرف والبحر في كرم والدهر في همم^٢
ونظير الشجرة هو إبراهيم عليه السلام وكونه مباركاً باعتبار فروعه التي هو النبي والوصي والأئمة عليهم السلام، الذين هم بمنزلة الزيتون في استعداد موادهم الطاهرة، لإنارة العالم بأنوار هدايتهم. هذا، إذا قلنا بصحة تعيين الشجرة بتوصيفه بالزيتونية كالإضافة، وإذا لم نقل به، فيكون التوصيف بالنظر إلى أن هذه الشجرة مع كونها شجرة زيتونة أيضاً، أي مادة مستعدة لأن يعترض عنها ما يستضاء به ويستنار، فأشار بالشجرة إلى استحكام إبراهيم عليه السلام وتوقيره، وبالزيتونة إلى أنه معدلان يولد منه النبي والإمام عليهما السلام كما يقصر الزيت من الزيتون. وأما كون إبراهيم عليه السلام لا شرقية ولا غربية، فعلى ما ذكرناه مع قطع النظر عن الأخبار، معناه أنه ليس من أهل هذا العالم، وهو ظاهر، لكنه فسّر في بعض الأخبار بأنها لا دعية ولا منكرة، أي لا ينهتك الستر بحيث يعرفه كل أحد بالفضاحة، ولا هو مستور ومجهول بحيث ينكر ولا يعرفه أحد. وإرادة هذا المعنى من قوله لا شرقية ولا غربية على وفق القاعدة، كما لا يخفى. وفي كثير من الأخبار أنه لا يهودية ولا نصرانية، لأن اليهود يصلّي قبل المشرق، والنصارى قبل المغرب،^٣ فالمناسبة ظاهرة.

ثم لا يخفى أن النبي صلى الله عليه وآله قد بلغ من القدس والكمال وشدة الذكاء وطيب الطينة وجودتها،

١. إشارة إلى قوله تعالى في سورة الأحزاب، آية ٣٣ «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً».

٢. أعيان الشيعة، ج ٩، ص ١٧.

٣. بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٣١٦، الباب ١٨، ح ٢٣ و ٢٤.





مرتبة يكاد يستقل في إدراك الوحي والإلهام، ويشرف إلى الاستغناء في الهداية، وإن كان ذلك لا يكون أبداً. وكذلك عترته الطاهرة عليهم السلام وإن كانوا أنزلين منه بمرتبة أو مراتب، فكان هو عليه السلام وأولاده أخرى وألتيق بأن يكون مصداقاً لقوله تعالى ﴿يكاد زيتها يضيء ولولم تمسسه نار﴾ فوال أناساً ذكرهم وحديثهم روى جدنا عن جبرئيل عن الباري .

وأما قوله: «نور على نور» إمّا من تمام المثل المذكور، أو حكم جديد. وعلى أي حال فالمراد إمّا إبراهيم عليه السلام حيث يتساطع عنها أنوار النبوة، والإمامة، أو النبي عليه السلام. وعلى هذا التقدير فإمّا المراد كونه عليه السلام كذلك في حدّ نفسه، أو أنه باعتبار نفسه المقدّسة، و نور باعتبار اشتماله على الولاية. فيكون نوراً على نور. أو أنه عليه السلام معدن للنور ومنبع له حيث منه يظهر أنوار الأئمة عليهم السلام، وهذا هو الأظهر، لكونه مقتضى الأخبار حيث فسّر فيها بأنها إمام في إثر إمام. ثم إنّه تعالى بعد ما فرغ من المثل أراد بيان أنّ هذا النور الذي خليفته، ليس كما يهتدى إليه كلّ الناس، بل «يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس» يعني أنّه تعالى يضرب الأمثال للناس التي من جملتها هذا المثل لما يقتضيه الحكم والمصالح التي عنده، لكن الهداية لنوره يختص به من يشاء والله بكلّ شيء عليم، يمكن أن يكون المراد بهذه الفقرة - والله تعالى أعلم - أنّ بيانه تعالى حال أوليائه وأمنائه بهذا النحو في البيان، إمّا هو لعلمه تعالى بأن آياته التي نزلت فيهم تغييرها أيدي الأجنبي، وأنهم يحرقون الكلم عن مواضعها. فأتى بهذا البيان حتى يكون أفهامهم محجوبة عن إدراكها، وتبقى محفوظة عن وصول أفاتهم إليها، فيستنير شيعتهم عليهم السلام، بأنوار هدايتها، ويخرجون من ظلمات ليل الغي والإلحاد إلى نور صبيحة الهداية والرشاد. وقد نقل أنّ هذا المعنى قد جعل في بعض الأخبار وجهاً لورود بعض الآيات على طريق خاص و بيان مخصوص، بحيث لا يكاد يفهمه كلّ أحد.

ولمّا بين تعالى حال هذا النور الذي هو النبي عليه السلام و خلفائه بالتمثيل على ما تقدّم وكان ذلك في نوع من الغطاء، أتى ببيان آخر بقوله تعالى: ﴿في بيوت أذن الله أن ترفع﴾ والبيت عبارة عمّا يستقرّ فيه وإن لم يكن هناك بناء، فإطلاقه على البيت، إمّا هو بهذا الاعتبار لا باعتبار وجود البناء. وما يوضح ذلك إطلاق الميت لكلّ ما يبات فيه، فيكون المراد بالبيوت روضاتهم المقدّسة، من جهة استقرارهم - صلوات الله عليهم - فيها، وكونها مبتأ لهم. فالمراد، والله تعالى أعلم - أنّ هذه الخليفة، أي النبي وأوصيائه عليهم السلام، في بيوت قدر الله أن

١. والصحيح «عنه» إذ الضمير راجع على إبراهيم عليه السلام، أي يتساطع عن إبراهيم عليه السلام.

تعظم وتجعل معابد للمسلمين، ويذكر فيها اسمه .

وقوله تعالى: ﴿يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ إخبار عن الواقع . فبعد ما بين تعالى أن التقدير الإلهي اقتضى ظهور عظمتهم و جلالتهم في مماتهم ، كما كان بعكسه في حياتهم ، فقدر أن يعظم مشاهدهم ويجعل ملجأ للناس ومعابد للمسلمين ، ويكون محلاً لذكر اسمه تعالى ، أخبر عما يكون من أنه يسبح له في هذه البيوت ، ويقدم عن الشرك فيها ، ويعبد له بالغدو ، والاصال جمع أصيل وهو العشي ، وهو جمع .

ولما كان البيانات المتقدمة متكفلاً لشرح حالهم ، لكن لا على وجه الإيضاح ، تعلق الغرض مرة أخرى بأن ينكشف الحجاب عما هو المقصود في المقام ، فقال تعالى «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله... إلخ» والمراد - والله تعالى أعلم - بهذا التوصيف إثبات العصمة لهؤلاء الرجال الذين بين الله تعالى حالهم فيما تقدم تارة بالتمثيل ، وأخرى بكونهم في بيوت . و بيان ذلك أن شواغل الإنسان عن الله تعالى لا يختص بالتجارة والبيع ، لأن كل شيء من الأشياء يصلح لأن يكون شاغلاً ، فالتخصيص بهما في مثل المقام ، إنما هو لكونهما عمدتي الشواغل ، فإن أعظم ما يرغب الإنسان عن الله تعالى ويزهده عنه ، إنما هو ابتلاؤه بالتجارات والبيوع ، كما هو ظاهر ، فقوله تعالى: ﴿تلهيهم تجارة ولا بيع﴾ بمنزلة أن يقال: لا يلهيهم شيء من الأشياء . نظير ذلك قوله تعالى ﴿يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم﴾ (الشعراء: ٢٦) : ٨٩) فإن تخصيص المال والبنون بعدم الانتفاع بهما يوم القيامة ، هو لكونهما أعظم ما يقصر الإنسان نظره إليه في الدنيا ، فهو في قوة أن يقال ، يوم لا ينفع شيء من الأموال والبنين والأعمال وغيرها .

والمراد بذكر الله تعالى ، ليس ذكره باللسان ، فإن مجرد ذلك لا يوجب فضيلة ، بل المراد حضور القلب لله تعالى وعدم اشتغاله بشيء مما سواه ، فإن الاشتغال بغيره إعراض عنه تعالى ، والإعراض عنه نسيان كما يفصح عن ذلك قوله تعالى: ﴿ومن أعرض عن ذكري فإن له معيشة ضنكاً و نحشره يوم القيامة أعمى قال رب لم حشرتني أعمى وقد كنت بصيراً قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها فكذلك اليوم تنسى﴾ (طه: ٢٠) : ١٢٦) فنسيان العبد ربه ، عبارة عن كونه أجنبياً عنه ، و يقابله ذكره .

ثم إنّه تعالى أردف هذا التوصيف بوصف آخر ، حيث قال «وعن إقام الصلاة وإتياء الزكاة» يعني أنهم مع حضور قلوبهم لله تعالى لا يشغلهم شيء عن العبادات التي هي بفعل الجوارح ،





وثبت جملة هذه الصفات المذكورة لا ينفك عن العصمة، فإن بلوغ العبد مرتبة لا يصرفه عن ربه شيء من الأشياء في حال الأحوال، ويكون قلبه دائم الحضور عنده، ويكون مع ذلك مشغولاً دائماً بفعل ما هو طاعة له تعالى، بحيث لا يرغبه عنه شيء، لا يحصل إلا أن يكون تمام حركاته و سكناته لله تعالى وطاعة له، ويصير بين يدي ربه كالميت بين يدي الغسال يتحرك بتحريكه ويسكن بسكونه. وهل هذا إلا العصمة التي لا نريد بها مجرد التجنب عن المعاصي. فإنه ليس من تمام الفضيلة ونهاية القرب إلى الرب، لأنه من ذى المؤمنين، بل نريد بها ما يزيد عليه بمراتب غير متناهية، وهو أن يسلب اختياره في ربه، ويصير كالخشب اليابس بين يديه، ويكون تمام أفعاله وأقواله بتحريكه، ولا يرضيه فعل وسكون، لا يكون طاعة لربه هذا، والذي يشهد بما تلوناه - من أن المراد بالوصف المذكور هو العصمة، التوصيف مرةً ثالثةً بقوله تعالى «يخافون يوماً تتقلب في القلوب والأبصار» وقد اختلفوا في تفسيره، فقال بعض تتقلب فيه أحوال القلوب والأبصار، و تنتقل من حال إلى حال، فتلفحها النار، ثم تنضجها، ثم تحرقها.

وقيل: يتقلب فيه القلوب بين الطمع في النجاة والخوف من الهلاك، وتتقلب الأبصار يمنةً ويسرةً من أين يؤتى كتبهم، و أين يؤخذ بهم، أمن قبل اليمين، أم من قبل الشمال. وقيل: تتقلب القلوب ببلوغها الحناجر، والأبصار بالعمى بعد البصر. وقيل: تنتقل القلوب من الشك إلى اليقين والإيمان، والأبصار عما كانت، كانت تراه غياً فتراه رشداً.

ويمكن أن يكون المراد - والله تعالى أعلم - يقلب القلوب والأبصار، ويظهر البواطن ويكشف عما في النفوس من الملكات الحسنة والخبيثة، أو من القرب إلى الرب والبعد. فعلى هذا يكون توصيف يوم القيامة بهذا الوصف في المقام، إشارة إلى إن خوف هؤلاء الرجال من يوم القيامة، إنما هو ليس لأجل خوف الوقوع في المهلكة والحرمان من التمتع بنعيم الجنة، بل لأجل خوف أن ينكشف من البواطن ويوجد في نفوسهم ما لا يلائم نهاية القرب وتمامية التمحض في جهات العبودية. ومن المعلوم أن الاتصاف بهذه الصفة الكاملة، لا يحصل لمن هو في حدود العصمة، فضلاً عن المتعارفين. وإنما يحصل ذلك لمن عصمه الله تعالى من الزلل، ونزّهه عن الاقتراب إلى الخطأ والخطل، ثم إنه تعالى لما بين مراتب إخلاصهم في طاعته تعالى، أشار إلى عاقبة أعمالهم بقوله تعالى: «ليجزئهم

اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا عَمَلُوا»، فَإِنَّ اللّٰمَ الدَّاخِلَةَ عَلَى الْفِعْلِ الْمَذْكُورِ لَيْسَ لِإِفَادَةِ كَوْنِ مَدْخُولِهِ عِلَّةً لِأَعْمَالِهِمْ حَتَّى يَكُونُوا مُرْتَقِبِينَ لِلْجَزَاءِ، كَمَا يَتَوَهَّمُ، فَإِنَّهُ - مَعَ كَوْنِهِ مِمَّا لَا يَعْقِلُ أَنْ يَرْتَكِبَ بِهِ مِنْ أَتِّصَفُ بِالصِّفَاتِ الْمَذْكُورَةِ، لِكَوْنِهِ مُوجِباً لِنَقْصِ الْعَمَلِ وَانْحِطَاطِ شَأْنِ الْعَامِلِ . إِذْ حَسَنَاتِ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتِ الْمُقْرَبِينَ ،^١ وَلِذَا كَانَ سَيِّدَ الْمُؤْمِنِينَ وَزَيْنَ الْعَابِدِينَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ - يَقُولُ :

«مَا عِبَدْتِكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَعْمًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتِكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعِبَدْتِكَ»^٢
- يَا بَاهُ قَوْلِهِ تَعَالَى أَحْسَنَ مَا عَمَلُوا، فَإِنَّ طَلْبَ الْمَجَازَاةِ إِنَّمَا يَكُونُ عَلَى مَقْدَارِ الْعَمَلِ، فَلَا وَجْهَ لَطَلْفِ الزِّيَادَةِ عَلَى طَرِيقِ الْمَجَازَاةِ .

وَلَوْ قِيلَ : إِنَّ الْمُرَادَ طَلْبَ زِيَادَةِ الْجَزَاءِ عَلَى طَرِيقِ التَّفْضِيلِ، قَلْنَا : يَمْنَعُهُ عَنِ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» فَإِنَّهُ مُعْطُوفٌ عَلَى قَوْلِهِ «لِيَجْزِيَهُمْ» فَعَلَى تَقْدِيرِ إِرَادَةِ التَّعْلِيلِ كَانَ الْمُنَاسِبُ أَنْ يَعْلَلَ بِطَلْبِ الْجَزَاءِ عَلَى مَقْدَارِ الْعَمَلِ مَجَازَاةً، وَتَطْلُبُ الزِّيَادَةَ تَفْضِيلاً، وَلَا فَطْلِبُ الْجَزَاءِ بِأَحْسَنَ مَا عَمَلُوا دَاخِلٌ فِي طَلْبِ التَّفْضِيلِ . بَلْ إِنَّمَا هُوَ لِلدَّلَالَةِ عَلَى أَنَّ عَاقِبَةَ أَعْمَالِهِمْ أَنْ يَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمَلُوا، فَيَجْعَلُ ذَلِكَ جَزَاءً، وَيَزِيدُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِ، فَهُوَ مِنْ قِبَلِ قَوْلِهِ : «ابْنُوا لِلْخَرَابِ، وَلِدُوا لِلْمَوْتِ»، فَلَوْ قَلْنَا بِذَلِكَ، حَصَلَ تَمَامُ الرِّبْطِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» كَمَا هُوَ ظَاهِرٌ .
هَذَا كُلُّهُ مَا يَسْتَفَادُ مِنَ الْآيَتَيْنِ بِحَسَبِ الْمَوَازِينِ اللَّفْظِيَّةِ الْعَرَبِيَّةِ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ .

وَأَمَّا الْمَقَامُ الثَّلَاثُ فِي الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي هَذَا الْبَابِ .

أَمَّا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِي تَفْسِيرِ الْآيَةِ الْأُولَى، فَهِيَ فِي نَهَايَةِ الْاِخْتِلَافِ وَغَايَةِ الْاضْطِرَابِ، فَفِي غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْهَا، أُرِيدَ بِنَظِيرِ الْمَشْكَاةِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا، وَبِنَظِيرِ الْمَصْبَاحِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبِنَظِيرِ الْمَصْبَاحِ الثَّانِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . كَمَا فِي غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ رَوَايَاتِ الْخَاصَّةِ، أَوْ بِنَظِيرِ الْمَصْبَاحِ الْحَسَنِ وَالزَّجَاجَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَمَا فِي رَوَايَةِ ابْنِ الْمَغَازَلِيِّ، أَوْ بِنَظِيرِ الْمَصْبَاحِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالزَّجَاجَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا فِي رَوَايَةِ صَاحِبِ الْمُنَاقِبِ . وَلَا بَأْسَ بِنَقْلِ هَاتَيْنِ الرُّوَايَتَيْنِ اللَّتَيْنِ وَرَدَتَا مِنْ طَرِيقِ الْعَامَّةِ .

رَوَى ابْنُ الْمَغَازَلِيِّ الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِ الْمُنَاقِبِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : سَأَلْتُ

١ . عَوَالِي اللَّثَالِي، ج ١، ص ٣٣٦، مَطْبَعَةُ السَّيِّدِ الشَّهِيدِ (١٤٠٣هـ) ق.م .

٢ . نَفْسُ الْمَصْدَرِ، ج ١، ص ٢٠ .





أبا الحسن عليه السلام عن قول الله عز وجل، كمشكاة فيها مصباح المصباح، قال: المشكاة فاطمة - سلام الله عليها - والمصباح الحسن والحسين عليهما السلام والزجاجة كأنها كوكب دري، قال كانت فاطمة كوكباً درياً بين نساء العالمين، توقد من شجرة مباركة إبراهيم عليه السلام، لا شرقية ولا غربية، لا يهودية ولا نصرانية، يكاد زيتها يضيء، قال: كاد العلم ينطق منها ولولم تمسه نار نور على نور قال منها إمام بعد إمام، يهدي الله لنوره من يشاء، يهدي لولا يتنا من يشاء^١.

وروى صاحب المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة «بإسناده إلى علي بن جعفر قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله تعالى كمشكاة فيها مصباح المصباح، قال المشكاة فاطمة - سلام الله عليها - والمصباح الحسن عليه السلام والزجاجة الحسين عليه السلام، كأنها كوكب دري بين النساء العالمين، توقد من شجرة مباركة إبراهيم عليه السلام لا شرقية ولا غربية، لا يهودية ولا نصرانية، يكاد زيتها يضيء ولولم تمسه نار، معناه كاد العلم ينطق منها، نور على نور، منها إمام بعد إمام، يهدي الله لنوره من يشاء»^٢ ومثل هذا التفسير عن الحسن البصري.

وفي جملة منها أريد به أئمة الهدى - صلوات الله عليهم - وبنظير المصباح النبي محمد صلى الله عليه وآله، وبالزجاجة خصوص علي عليه السلام، كما في غير واحد منها، وبالزجاجة النبي كما في بعض آخر. وفي بعض منها مثل نوره محمد صلى الله عليه وآله، والمصباح العلم، والزجاجة أمير المؤمنين عليه السلام، وفي بعض آخر المشكاة النبي صلى الله عليه وآله، والمصباح علي عليه السلام في زجاجة، الزجاجة الحسن والحسين عليهما السلام. ثم ذكر في هذه الرواية أن المراد بكل فقرة من فقرات هذه الآية هو واحد من الأئمة التسعة المعصومين عليهم السلام. وفي بعضها المشكاة نور العلم في صدر محمد صلى الله عليه وآله المصباح في زجاجة، الزجاجة صدر علي عليه السلام، صار علم النبي صلى الله عليه وآله إلى صدر علي عليه السلام.

فبعد ملاحظة هذه الأخبار مع هذا الاختلاف يقطع بأن ما ذكرناه على الترتيب المذكور مراد بالآية الشريفة، ولا ينافي ذلك إرادة المعاني الأخر المذكورة في الأخبار على ما أشرنا إليه، فإن من جملة ما انفرد به كتاب الله المجيد، وتميز به عن غيره صار إعجازاً بسببه، هو اشتغال كلام واحد منه على معانٍ متعددة مختلفة، بحيث يصلح لأن يراد به كل واحد من

١. بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٣١٦، الباب ١٨، ح ٢٣.

٢. نفس المصدر، ج ٢٣، ص ٣١٦، باب ١٨، ح ٢٤؛ العمدة، ص ٢٨٦.



هذه المعانى . وليس هو من قبيل استعمال اللفظ فى أكثر من معنى واحد . فإن القرآن المجيد على ما حقق فى محله ، أمر كل من قبيل التأليف ، والممتنع إنما هو إرادة المعانى المتعددة فى مقام الاستعمال ، لا تركيب الألفاظ الكلىة بحيث يصلح لأن يراد به تلك المعانى . فمن الجائز أن يركب كلام واحد صالح لإرادة المعانى المختلفة ، ويراد كل واحد منها بلحاظ غير ما يراد به الآخر . فإذا أحطت خبراً بحقيقة ما ذكرناه حق الإحاطة ، يظهر لك وجه اختلاف الأخبار من حيث تعيين المشبه ، أنه لا تعارض بينها بوجه ، ولنذكر من الأخبار ما ينطبق على ما ذكرناه تيمناً وتبركاً ، روى جابر بن عبد الله الأنصارى قال :

دخلت إلى مسجد الكوفة وأمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه وآله يكتب بإصبعه ويتبسم ، فقلت له : يا أمير المؤمنين ، ما الذى يضحك ؟ فقال : عجبت لمن يقرء هذه الآية ولم يعرفها حق معرفتها ، فقلت له : أى آية يا أمير المؤمنين ؟ فقال : قوله تعالى «اللهم نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة المشكاة محمد ﷺ ، فيها مصباح ، أنا المصباح ، فى زجاجة ، الحسن والحسين ﷺ ، كأنها كوكب درى ، وهو على بن الحسين ﷺ ، يوقد من شجرة ، محمد بن على ﷺ ، مباركة زيتونة ، جعفر بن محمد ﷺ ، لا شرقية ، موسى بن جعفر ﷺ ، لا غربية ، على بن موسى الرضا ﷺ ، يكاد زيتها يضىء ، محمد بن على ﷺ ، ولو لم تمسه نار ، على بن محمد ﷺ ، نور على نور ، الحسن بن على ﷺ ، يهدى الله لنوره من يشاء ، القائم المهدي - عجل الله تعالى فرجه - ، «ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شىء عليم»^١

أما كون محمد ﷺ مشكاة وأمير المؤمنين ﷺ مصباحاً والحسين ﷺ زجاجة ، فهو فى منتهى درجات الوضوح على ما تقدم . وأما الكلام فى باقى الفقرات فنقول : أنه لما كان النبى ﷺ وعترته ﷺ .



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی